

دگرگونیهای نظام بین‌المللی و پیامدهای آن به توسعه جنوب

● حسین چوئیان

چکیده: بررسی و ارزیابی آثار حاصله از دگرگونیهای حاصل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق به یکی از موضوعات عمده بحث در حوزه روابط بین‌الملل تبدیل گردیده است. این مقاله به آثار حاصل از این تحول برای توسعه در جنوب می‌پردازد. دگرگونیها در سه قلمرو سیاسی - امنیتی، اقتصادی، فرهنگی - اجتماعی به بی‌توجهی و عدم علاقه کشورهای شمال به هر نوع توسعه در جنوب، حتی توسعه وابسته، و حتی تمایل به جلوگیری از آن در نتیجه کاهش کمکها، تشدید موانع صدور تکنولوژی؛ افزایش خطرات امنیتی ناشی از فقدان مهارکننده بین‌المللی در برابر آمریکا و قدرتهای غربی و همچنین خطرات ناشی از درگیریهای محلی و نتیجتاً پیدایی یک فضای بی‌ثبات و نامطمئن برای برنامه ریزی و همچنین افزایش هزینه‌های تأمین امنیت؛ تغییر تمرکز قدرتهای جهانی از مسایل سیاسی و امنیتی به مسایل اقتصادی و در نتیجه افزایش رقابتها و محدود شدن بازارها برای کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه با پیدایی بلوک بندیهای اقتصادی با دو اثر مثبت و منفی؛ و افزایش تهاجمات فرهنگی غربی برای ایجاد شالوده‌های لازم جهت ایجاد نظام واحد جهانی و نتیجتاً تشدید مشکلات کشورهای غیر غربی برای شکل دهی به توسعه مستقل و تأثیرگذاری بر رفتارهای اقتصادی عامه مردم در مسایلی نظیر پس‌انداز، مصرف و سرمایه‌گذاری منجر می‌گردد. در نتیجه توسعه و بالاخص توسعه مبتنی بر رویکرد برون زای متمایل به استفاده از وام، تکنولوژی و سرمایه‌گذاری خارجی با مشکلات سختی مواجه خواهد شد - تأکید مقاله بر این است که رویکرد برون زای تنها در شرایط خاصی که در نتیجه دگرگونیهای اخیر در نظم بین‌الملل

بر وجود آمده و به ایجاد بازارهای صادراتی مستقل و اشباع نشده منجر گردیده موفق خواهد شد؛ اما در چنین مواردی نیز موفقیت در استفاده از این موفقیت مستلزم کار برنامه‌ریزی شده، فعالانه و پیچیده دست اندرکاران دیپلماسی و سایر عوامل مؤثر در سیاست خارجی است.

مقدمه:

هدف این نوشتار بررسی اجمالی و کلی آثار و پیامدهای دگرگونیهای حاصله در روابط بین‌المللی و نظم جهانی بر توسعه و برنامه‌های توسعه است. این امری است که با توجه به شروع بحثهای رسمی در مورد برنامه دوم توسعه کشور ضرورتی اجتناب ناپذیر است. در این بررسی متغیرهای فراملی و برون مرزی به عنوان متغیرهای مستقل لحاظ می‌شود و امکانات و محدودیتهای مختلفی که از ناحیه تغییر این متغیرها پیش‌آروی برنامه ریزان قرار می‌گیرد به بحث گذاشته می‌شود.

اعتقاد این نوشتار بر این است که یک چنین بررسی با نظر به دلایل مختلف می‌بایستی به صورت جزء لاینفک برنامه ریزی توسعه درآید و صریحاً بدان پرداخته شود هر چند تا کنون کمتر اهمیتی بدین صورت بدان شده باشد.^(۱) البته اتخاذ چنین دیدی بهیچ رو به معنای آن نیست که متغیرهای فراملی و نظم جهانی دیکته‌کننده نوع راهبرد و خط مشی‌های انتخابی برنامه توسعه باشد؛ گرچه که بدو از آن؛ چنین امری توهم شود. مسأله صرفاً این است که فشار حاصله از فضای پیرامونی بر واحد ملی و یا تسهیلاتی که این محیط برای توسعه آن فراهم می‌آورد؛ دیده شود و هراتخابی بر پایه و بر اساس این آگاهی صورت گیرد. اتخاذ چنین دیدی و تجویز ضرورت انجام چنین مطالعه‌ای به معنای قبول انفعال مطلق در برابر محیط پیرامونی نیست. بسته به برنامه انتخابی ممکن است لازم باشد که در فرآیند اجرای برنامه متغیرهای خارجی و محیط پیرامونی دستکاری شده و یا تغییر داده شوند. به همین دلیل است که یک برنامه توسعه الزماً بایستی واجد بخشی که به این مهم می‌پردازد نیز باشد. تأکید بر ضرورت تدوین و تنظیم چنین بخشی در برنامه توسعه، یعنی داشتن برنامه‌ای در حوزه روابط و سیاست خارجی تأکید مجددی بر این است که ملحوظ کردن روابط و نظم بین‌الملل در جریان برنامه ریزی توسعه و اجرای آن به معنای انفعال در برابر متغیرهای بیرونی نیست. گرچه که اکنون متأسفانه هر گونه ارجاعی به این متغیرها و آنچه که اصطلاحاً نظم جدید جهانی خوانده می‌شود سریعاً و صریحاً بوی تمکین و انفعال در قبال این نظم موهوم را می‌دهد.

۱ - دگرگونی‌های نظم بین‌المللی

۱-۱ - دگرگونی‌های سیاسی امنیتی

اکنون جهان تقریباً در حال از یاد بردن خوش‌خیالیهای حاصله از فروپاشی شوروی سابق و از بین رفتن بلوک شرق و نظام دو قطبی است. اگر چیزی هم به اسم نظم نوین جهانی وجود داشته باشد چیزی در حد یک نطفه با قابلیت‌های متفاوت و امکاناتی کاملاً مختلف است. بهتر این است که به جای پرداختن به این مفهوم یا وضع توهمی به واقعیت پرداخت. یعنی این واقعیت غیر قابل انکار که نظام جهانی تغییر کرده است و نیروهایی در صدد این هستند که مسیر این تغییرات را به سمت و سویی خاص جهت دهند.

روشن است که دگرگونی‌های حاصله کم نیست. معیار انتخاب در اینجا آن دگرگونی‌هایی است که به نحوی با مسأله توسعه در کشورهای جنوب و یا در حال توسعه پیوند دارد. از ترجیح‌بند‌های همیشگی مقالات و نوشته‌هایی که در زمینه نظم جدید یا دگرگونی در نظم جهانی تقریر می‌شود، اشاره به تغییر نقطه تمرکز سیاست و روابط بین‌الملل است. بی‌تردید هرناظر پیگیری می‌تواند تشخیص دهد که دلمشغول‌ها و علایق بازیگران بین‌المللی تغییر کرده است. اما این بیان که امنیت و دفاع دیگر جایگاه خویش را در نظام بین‌الملل به اقتصاد داده خلاف واقع و منطبق با بازی دولتها در جهان است. حقیقت این است که یک چنین نقل و انتقالی بیشتر برای کشورهای سرمایه‌داری صادق است، گرچه روشن است که با توجه به موقعیت این کشورها در نظم جهانی از آثار آن بر روی دیگر کشورهای جنوب نیز نباید غفلت کرد.

با مقایسه ساده میان میزان اهتمام دولتهای غربی و شرقی به مسأله امنیت و دفاع پیش از پایان جنگ سرد و پس از آن به خوبی روشن می‌شود که سهم کلیه منابعی که به این امر اختصاص داده می‌شد در هر سطحی کاهش پیدا کرده است. این وضع پیامد منطقی از میان رفتن یک تهدید بزرگ علیه این دولتها یعنی تهدید شوروی و بلوک شرق است. اکنون نظام سرمایه‌داری در واقع برکنار از بعضی تهدیدات محلی (ولو کثیر و در مجموع مهم) با تهدیدی، آن هم به مقیاس جهانی و قابل مقایسه با تهدید شوروی روبرو نیست. بنابراین طبیعی است که به دلیل تغییر ماهوی تهدیدات بلحاظ امنیتی تا حد زیادی با دلمشغولی کابوس‌گونه، سالهای جنگ سرد یعنی مرگ و بقا وداع کند و به اموری دیگر بپردازد.

جایگزین شدن اقتصاد به جای امنیت و دفاع به عنوان اصلی‌ترین دلمشغولی این

کشورهای ناز، از جهات متعددی تأیید می‌شود. رفتار واقعی این دولتها از جهاتی شواهدی عینی برای این مسأله فراهم می‌کند. بعلاوه منطقاً این جایگزینی با ملحوظ کردن آثار ناشی از رقابتها تسلیحاتی و هزینه‌های نظامی دوران جنگ سرد، به خوبی قابل فهم است. واقع امر این است که پایان این چنین جنگ سرد به معنای شکست مطلق یک طرف و برد مطلق طرف دیگر نبود، مسأله این بود که تنها یک طرف زودتر میدان را به حریف واگذار کرده بود. جنگ سرد حداقل در مقیاسی مشابه بر اقتصاد کشورهای غربی فشار آورد، گر چه آنها بدلائیل پویایی تکنولوژیک و توانایی استثمار و بهره‌گیری از جنوب به شکل بهتری این فشارها را اداره و مهار کردند. بر این اساس این رفتاری طبیعی است که طرف برنده در این نبرد بعد از فراغت از شکست دشمن و آسودگی نسبت به تهدیدها جبران هزینه‌ها و نبرد و احیا خود را در مرکز توجه قرار دهد.

تمرکز دولتهای سرمایه‌داری بر روی اقتصاد بعلاوه، معلول اهمیت یافتن متزاید اقتصاد و حیات مادی در این نظامها و نقش متزاید اقتصاد بر روی ابعاد مختلف حیات جمعی و از جمله اقتدار دولتها در سطح نظام جهانی نیز هست. به این معنا تغییر تمرکز از امنیت به اقتصاد به معنای از دست دادن علاقه به برتری جویی و داشتن موقعیت برتر در نظام جهانی نیست. در واقع این تغییر تمرکز دقیقاً پیامد داشتن یک چنین علاقه‌ای در جهانی است که اقتصاد، عنصر تعیین کننده در آن است. این تغییر تمرکز در باطن خود مبین یک خصومت است؛ اما نه خصومتی که در آن طلب حذف و از بین بردن وجود دارد، بلکه خصومتی رقابت آمیز میان دولتهایی که به دلیل تعلق به یک نظام فرهنگی تمدنی واحد هم بواسطه عقل تاریخی و هم به دلیل نقش تعیین کننده اقتصاد برای برتری جویی بر یکدیگر صحنه اقتصاد را صحنه نزاع خویش ساخته‌اند. این دولتها با مفروض گرفتن نظم سیاسی - امنیتی موجود در میان خود، با یک چنین عطف توجهی مناقشه را از سر این نظم به مناقشه بر سر جایگاه خود در درون آن تبدیل کرده‌اند و با در نظر گرفتن واقعیت جهانی کنونی موقعیت اقتصادی را ملاک تعیین کننده جایگاه قرار داده‌اند.

آنچه روزبه روز هر چه بیشتر دولتهای سرمایه‌داری را در این مسیر تقویت خواهد کرد، آسودگی از فقدان یک تهدید جدی همه جانبه نسبت به نظم موجود و سرعت اعجاب انگیز تغییرات تکنولوژیکی است. بعلاوه ورود رقبای تازه به این صحنه نزاع و سرعت فوق‌العاده و رشد در آنها در حالی که کشورهای اصلی سرمایه‌داری با رکود و یا نرخ رشد‌های پایین دست و پنجه نرم می‌کنند، اهمیت بهبود موقعیت اقتصادی را برای این جمع روزبه روز بیشتر ساخته تمامی هم و غم آنها را هر چه بیشتر مشغول خواهد ساخت.

در جهان غیر سرمایه‌داری اهمیت کانونی اقتصاد و توسعه مسأله‌ای مرتبط با دگرگونیهای حاصله در نظم جهانی نیست، این موضع همیشگی آنها بوده است. اما اینکه اهمیت این مسأله بیشتر از اهمیت امنیت باشد، مسأله دیگری است. این گونه کشورها از این حیث حداقل به دو دسته تقسیم می‌شوند. دسته اول آنهايي هستند که علی‌الاصول نظم سیاسی - امنیتی جهان را غیر قابل مناقشه می‌دانند و خود را در پوشش آن تلقی می‌کنند. این گونه کشورها در واقع معنای آن جایگزینی را برای جهان سوم به خوبی درک کرده‌اند، یعنی این معنا را که نباید این نظم را مورد تعرض قرار دهند و بلکه بهتر است برای بدست آوردن موقعیت بهتر در درون آن از طرق دیگر یعنی کسب موقعیت اقتصادی بهتر تلاش کنند. برای این دسته از کشورها بالنسبه به تهدیدات عمده یعنی تهدید ناشی از قدرتهای جهانی یک پوشش امنیتی اطمینان بخش فراهم می‌شود و از این رو انتقال توجه از امنیت به اقتصاد تا آنجایی که به تهدیدهای ناشی از قدرتهای بزرگ یا سیاستهای آنها مربوط است برای آنها ممکن و معنادار می‌شود. اما برخلاف اینها، کشورهایی که فرض اصلی یک چنین انتقالی را مورد شک و مناقشه قرار می‌دهند، دگرگونیهای موجود برای آنها علی‌الاصول به معنای افزایش تهدیدات و ناامنی خواهد بود. کشورهایی که این وضعیت بازگوکننده وضعیت آنهاست، در صورتی که امنیت اولویت خود را برای آنها از دست بدهد با خطرات جدی و احتمالی، حذف از صحنه روابط بین‌المللی و یا از دست دادن استقلال مواجه خواهند شد؛ گرچه اکنون مواردی از این ساده‌اندیشی در میان بعضی از این کشورها دیده می‌شود.

به غیر از این دو دسته کشورهایی نیز وجود دارند که به دلایل دیگری امنیت همچنان بایستی در رأس مشکلات و علایق آنها باقی بماند. اینها گرچه نظیر گروه دوم با مشکلات و تهدیدات فرا منطقه‌ای و فراملی مواجه نخواهند بود، اما نوع محلی و منطقه‌ای آن در حدی خواهد بود که آنها را به خود مشغول سازد. وضع خاص این کشورها دقیقاً پیامد و اثر تغییر نگرش بازیگران اصلی بین‌المللی به جهان است. هنگامی که نگاه به جهان از نگاهی امنیتی و راهبردی به نگاه اقتصادی تغییر می‌کند و ارزشهای مناطق و حوادث نه بر پایه ارزش راهبردی - امنیتی، بلکه بر پایه ارزش اقتصادی تعیین می‌شود مناطق و حوادثی وجود دارد که اصلاً فاقد ارزش تلقی خواهند شد. در دوران جنگ سرد به دلیل ماهیت جهانی نبرد همه نقاط جهان، کم و بیش واجد ارزش استراتژیکی تلقی می‌شد؛ گرچه ارزشها در همه جا به یک میزان نبود. اما در منطق کنونی نظام سرمایه‌داری مناطقی در جهان سوم وجود دارد که صرفاً در حد یک زباله‌دانی برای مواد زاید اتمی و یا شیمیایی آنها ارزش دارد. در دوران جنگ سرد تصرف هر نقطه از جهان

به معنای تصرف نقطه‌ای از یک صحنه نبرد جهانی بود وقوع هر نبرد یا تهدیدی در یک منطقه از این حیث مهم تلقی می‌شود. اما در موقعیت کنونی وضع چنین نیست. به همین دلیل است که نبرد افغانستان با خونسردی غیر قابل فهمی از طرف این کشورها مورد نظاره قرار می‌گیرد و یا به فراموشی سپرده می‌شود و یا جنگ یمن که در صورت وقوع در دوران جنگ سرد تب و تاب‌ی در دنیا برمی‌انگیخت با هیجان کم و مداخله خونسردانه و بسیار ضعیفی از جانب آمریکا مواجه می‌شود. در هر حال کشورهایی که با معیارهای جدید واجد ارزش نباشند بسته به موقعیت محلی و تهدیدات منطقه‌ای اوضاع متفاوتی خواهند داشت.

تا آنجایی که به جهان سوم مربوط می‌شود بهتر است از این امر سخن گفته شود که بطور طبیعی پس از فروپاشی بلوک شرق در مجموع، آنها با کم شدن علایق استراتژیکی و امنیتی از سوی قدرتهای بزرگ روبرو شده‌اند. این هم به معنای کم شدن تهدیدات و هم به معنای کم شدن رقابت‌های ناشی از این گونه علایق بر سر جهان سوم یا کشورهای جنوب است. هنگامی که استراتژیست‌های آمریکایی سخن از ضرورت برخورد انتخابی با مناطق و حوادث جهان می‌گویند و درگیری آمریکا در تمامی مناطق و حوادث آن هم با وزنی واحد را غیر عقلانی می‌دانند در واقع همین نکته را یادآور می‌شوند. پیدایش یک چنین تحولی اولاً ناشی از بازنگری و باز ارزش گذاری استراتژیکی جهان در موقعیت حذف یک تهدید جهانی و ثانیاً ناشی از باز ارزش گذاری استراتژیکی جهان با توجه به اهمیت یابی متزاید اقتصاد در اقتدار بین‌المللی است.

براساس آنچه بیان شد می‌توان گفت که ویژگی دیگر اوضاع و احوال کشورهای جنوب از لحاظ امنیتی - سیاسی چیزی در جهت عکس ویژگی قبلی است. حداقل تا آنجایی که تاکنون دیده شده است، فروپاشی بلوک شرق در عین کاهش تهدیدات ناشی از رقابت‌ها و تعارض‌های دو بلوک در جنوب، با افزایش تهدیدات ناشی از مسایل و مشکلات امنیتی - سیاسی محلی و منطقه‌ای همراه بوده است. تجاوز عراق به کویت، جنگ دو یمن، درگیری‌های رواندا، تجاوزات صرب‌ها و درگیری‌های آسیای میانه و قفقاز علی‌الاصول ماهیت محلی دارد و در صورت وجود ساختار دو بلوکی یا رخ نمی‌داد و یا اینکه صورت دیگری داشت. در موقعیت کنونی نه تنها احتمال افزایش این نوع درگیری‌ها با توجه به وجود زمینه‌های گسترده آن در جنوب، احتمالی طبیعی است؛ بلکه مشکل در نوع برخورد جهانی با آنها و احتمال تداوم طولانی مدت آنها نیز هست. در موقعیتی که یک جنگ محلی هیچ معنای امنیتی و سیاسی برای قدرتهای جهانی در بر ندارد، حتی سازمانهای بین‌المللی نیز از انگیزه لازم برای مداخله در آنها برخوردار نخواهند بود. بعلاوه کشورهای جنوب از یک جهت دیگر نیز به نحوی با افزایش تهدیدات مواجه

بوده‌اند، گرچه در واقع این وجه را باید بی‌حفاظی در برابر تهدیدات و اضطراب و ترس ناشی از آن دانست. این وضعیت به عنوان یکی از ویژگی‌های سیاسی - امنیتی دوران پس از فروپاشی بلوک شرق و جهی عام دارد، اما لبه تیز آن بطور بالفعل متوجه کشورهای است که بنحوی از چارچوب سیاسی - امنیتی موجود جهان خارج هستند، یا به تعبیر دوسر موقعیت سلطه‌آمیز قدرتهای بزرگ را در آن به رسمیت نمی‌شناسند. چیزی که در اینجا مورد توجه است، این واقعیت روشن است که کشورهای جنوب در دوران پس از جنگ سرد به دلیل عدم وجود یک نیروی متوازن کننده جهانی و عدم موازنه طبیعی قدرت میان آنها و قدرتهای جهانی باتهدیدهای فزاینده‌تری از سوی این قدرتها مواجهند. این وضعیت معنای روشنی دارد و آن اینکه هر لحظه ممکن است یکی از این کشورها به دلیل منافع یک قدرت جهانی آماج حمله و یا فشار نظامی قرار گیرد؛ هیچ چیز بهتر از آنچه در طی این سالها در رابطه با کشورهای نظیر سودان، کره شمالی، پاناما، هائیتی، عراق و ... بوقوع پیوست این وضعیت خطیر را بازگو نمی‌کند.

دو ویژگی دیگر، مکمل این وضعیت خطیر سیاسی - امنیتی است. یکی تلاشی است که برای مشروعیت بخشی به این نوع تجاوزات از سوی این قدرتها و بالاخص آمریکا صورت می‌گیرد. در اینجا با مسأله ای روبرو هستیم که توسط بسیاری از صاحب‌نظران روابط بین‌الملل خود به عنوان یکی از ویژگی‌های نظم کنونی جهان از آن یاد شده است. مورد اشاره مشخصاً تلاش برای به کارگیری سازمانهای بین‌المللی نظیر سازمان ملل و مشروعیت ذهنی به تجاوز از طریق ابزار سازی این سازمان و مصوبات آن است. این نقشی است که سازمان ملل دقیقاً در مورد یک یک کشورهای مورد ذکر ایفا کرده است.

به کارگیری سازمان ملل برای پوشش دهی به اقدامات سلطه طلبانه و نقش دهی روز افزون به آن از سوی قدرتهای جهانی و بالاخص آمریکا، دقیقاً در جهت عکس رفتاری قرار دارد که پیش از فروپاشی بلوک شرق در برابر این سازمان انجام می‌شده است. بیش از این تمایل اصلی در کنار گذاشتن این سازمانها و سوءظن نسبت به آن به عنوان یک مرجع سیاسی ناسازگار بود و این را به خوبی می‌شد از برخوردهای آمریکا و از جمله بدهی ربه تزاید این کشور به عنوان بزرگترین بدهکار به سازمان ملل تشخیص داد.^(۲)

این ویژگی حداقل ماهیتی دو بعدی دارد. از یک بعد این ویژگی به تمایل قدرتهای جهانی برای همراه سازی تعداد هر چه بیشتر کشورها در تجاوز و عدم تکروری اشاره دارد. این می‌تواند مبین تمایل قدرتهای جهانی به مشروعیت بخشی به اقداماتشان و عدم توانایی به قبول هزینه

هایی که ژاندارمی جهان به صورت انفرادی باشد. آنها درک می‌کنند که اعمال قدرت بدون داشتن یک پایه مشروعیت بخش به طور مداوم امکان ندارد و درگیر شدن تعداد هر چه بیشتر کشورها هم از جهات بین‌المللی و هم از جهات داخلی تا حدی این را تأمین می‌کند. اما بعلاوه آنها مشخصاً با مشکلات اقتصادی عذیده‌ای در داخل کشورهای خود مواجهند و دلیلی نمی‌بینند که در موقعیت جدید به طور یکجانبه باری بر بارهای خود بیفزایند؛ امری که از لحاظ داخلی مشروعیت و مقبولیت تجاوزات آنها را زیر سوال می‌برد.

از بعد دیگر این ویژگی به کاهش تمایل به معارضه جویی و وجود یک حالت انفعالی، مماشات و سکوت در قبال این تجاوزات از سوی تمامی کشورهای جهان و حتی کشورهای جنوب اشاره می‌کند، بعضاً نیز می‌توان از تمایل آنها به همراهی و مشارکت سخن گفت، که مورد و مصداق آن مشخص است. عجیب این است که این وضع حتی در مورد کشورهایی که خود دیر یا زود آماج تهدیدات و تجاوزات مشابهی قرار خواهند داشت، صادق است. چه در مورد اصل تجاوزات و چه در مورد تبعات آن تمکین عجیبی نسبت به آنچه در جهان در حال انجام است دیده می‌شود و این قطعاً تا حدی ناشی از چاره ناپذیری و ترس از این است که هر عکس العمل منفی به سرنوشت مشابهی برای کشور مخالفت‌کننده بینجامد، هر چند که می‌توان دید که این کشورها از ترس مرگ خود را در دامن مرگ می‌اندازند و فرصت اقدام جمعی را از دست می‌نهند و به امید رسیدن نوبت خود روزشماری می‌کنند.

اما از ویژگیهای دیگر دوران کنونی در روابط بین‌الملل عدم علاقه به استفاده از ابزار زور و فشار نظامی است. به خوبی تشخیص داده می‌شود که علی‌رغم تلاش برای برقراری تسلطی بی‌چون و چرا بر نظام بین‌المللی از سوی قدرتهای بزرگ هیچ تمایلی وجود ندارد که در بدو امر از ابزارهای نظامی استفاده شود؛ بر عکس تمایل اصلی این است که این فرآیند از طریق ابزارهای دیگر به غیر از حمله و تجاوز نظامی و بالاخص از طریق اعمال فشار و مجازاتهای اقتصادی انجام گیرد. ما اکنون شاهد هستیم که روزه روز هر چه بیشتر از انواع تحریم‌های جزئی و کلی برای به زانو در آوردن کشورها استفاده می‌شود. جلوگیری از دسترسی به بازارها و یا تکنولوژی آن گونه که در مورد چین دیده می‌شود و یا سایر تدابیر معمول اقتصادی از این پس به نحو آشکار و فزاینده‌ای در جهت مقاصد سیاسی و اقتصادی به کار گرفته خواهد شد.

یک چنین تحولی می‌تواند به دلیل این باشد که قابلیت ابزارهای اقتصادی در دوران جدید فزونی یافته است. این ابزارها بدون اینکه موجبات بسیج درونی را در کشور هدف بر علیه مهاجم فراهم آورد عمل می‌کند. بر عکس این ابزارها از طریق برانگیختن مخالفت‌های درونی

زمینه تشتت درونی و تضعیف داخلی کشور هدف را بوجود می‌آورد. بعلاوه در مقایسه با ابزارهای نظامی هزینه‌ای ندارد و این برای کشورهای متجاوز که از لحاظ قبول تلفات انسانی همیشه در خط بحرانی قرار دارند بسیار اهمیت دارد. همچنین به کارگیری این ابزارها با تمایل قدرتهای مسلط جهانی به اخلاقی بودن و عدم آشکار سازی خصلتهای زورمدار و سلطه طلبانه خود که برای استقرار یک ساختار جدید بسیار مهم است هماهنگی بیشتری دارد.

۲-۱ - دگرگونیهای اقتصادی

از ترجیح بندهای دیگر در مورد ماهیت نظامی که پس از سقوط بلوک شرق سربرآورده است، چند قطبی بودن نظام بین‌المللی است. امروزه از ظهور قدرتهای جدید الظهور آلمان و ژاپن مکرر سخن به میان می‌آید. تا آنجایی که به دهه اول عصر آتی مربوط می‌شود شواهد از ظهور یک قدرت دیگر یعنی چین که اکنون نیز نمی‌تواند توسط هیچ قدرتی به حساب نیاید، حکایت دارد و تذکر داده می‌شود که احتمال ظهور قدرتهای دیگر نظیر هند را نیز نباید از نظر دور داشت. هیچ تردیدی نیست که این گونه نظریه‌ها به طور مطلق فاقد استناد تجربی نیست. مشخصه‌های آماری بالاخص در زمینه‌های اقتصادی از وزن و اهمیت کشورهای مذکور حکایت می‌کند. لکن می‌توان بدون تشکیک در این داده‌ها در اصل نظریه تردید کرد. در موقعیت کنونی هند و چین در بهترین حالت بیش از یک قدرت محلی نیستند. آلمان و ژاپن نیز از نقطه نظر نظامی حتی در موقعیت یک بازیگر محلی نیز قرار ندارند و از لحاظ امنیتی متکی به پوشش آمریکا هستند. بعلاوه تشویق و ترغیب آنها توسط قدرتی که تمایل و توانایی معارضه جویی با آمریکا را به عنوان قطبی متعادل کننده در نظام جهانی داشته باشد، ظاهرنگریده است.

بفتر این است که بر اساس واقعتهای موجود سخن از یک نظام دو قطبی نامتوازن به میان آید که در آن یک قطب قوی متشکل از هیأت مدیره‌ای از کشورهای قدرتمند نقش اصلی را ایفا می‌کند و کشورهای دیگر یا به دور این قطب و در چهارچوب آن به نحوی خود را با اقدامات طرفهای اصلی آن هماهنگ می‌کنند و یا اینکه بیرون از آن در مجموعه دیگری از کشورهای فاقد نقش جهانی و یا ضعیف موضوع سیاستهای زورمدارانه طرف مقابل قرار دارند. آنچه از سکوت و یا هماهنگی کشورها با اقدامات انجام شده بر علیه کشورهایی نظیر لیبی، سودان، عراق، هائیتی، و یا کره شمالی، استنباط می‌شود، جز چنین تصویری نیست. البته روشن است که این نظام دو قطبی نامتوازن هنوز صورت نهایی خود را نیافته است و دچار پویایی و دگرگونی هست، اما تشخیص وجود روندی از حوادث که جهان را بدان سمت سوق می‌دهد، دشوار

نیست.

سخن گفتن از یک نظام چند قطبی در حوزه اقتصاد، به عنوان ویژگی دنیای پس از جنگ سرد، معنادارتر و ممکن‌تر است، در واقع می‌توان گفت که آنچه موجبات اعتقاد به وجود قطب‌های متعدد در ساختار بین‌الملل کنونی را فراهم آورده وجود قطب‌های اقتصادی متعدد است. تنش‌های موجود میان قدرتهای اقتصادی عمده دنیا در طول مذاکرات طولانی مدت گات، اختلافات اروپا با آمریکا و ژاپن در زمینه‌های مختلف اقتصادی و جنگ تجاری ژاپن و آمریکا حکایت از این دارد که در حوزه اقتصاد فرآیندهای متمایز کننده و قطب ساز اصالت بیشتری دارد و احتمالاً همین زمینه است که می‌تواند مجرای نفوذ به درون نظام دو قطبی نامتوازن سیاسی و امنیتی گردد، گرچه نمی‌باید در این مورد تیز راه اغراق را پیمود، زیرا در قلمرو اقتصاد نیز به دلایل مختلف می‌توان وجود آن نظام دو قطبی نامتوازن را تشخیص داد.

در پهنه اقتصاد جهانی این نظام دو قطبی نامتوازن یا هژمونی (پیشوایی) شمال بر جنوب سابقه‌ای بیش از اینها دارد. اولین بار این کشورهای جنوب بودند که از اوایل دهه هفتاد میلادی شعار نظم نوین اقتصادی را مطرح نمودند و دلیل آن نیز سلطه ساختار نامتعادلی بر اقتصاد جهانی بود. شواهد دلالت می‌کند که این ساختار نامتعادل از آن سالها تا کنون هیچ تغییری نکرده است. گزارش توسعه انسانی سازمان ملل متحد برای سال ۹۳ - ۱۹۹۲ میلادی می‌گوید بواسطه وجود این رابطه نامتعادل شکاف میان کشورهای فقیر و غنی طی ۳۰ سال گذشته دو برابر شده است. مطابق این گزارش در سال ۱۹۶۰، ۲۰٪ ثروتمندترین مردم دنیا ۷۰٪ از تولید ناخالص جهان را در اختیار داشتند؛ در حالی که در سال ۱۹۹۰ این رقم به ۸۲٪ افزایش یافته است. در سال ۱۹۶۰، ۲۰٪ فقیرترین مردم جهان فقط با ۲٪ از تولید ناخالص جهان امرار معاش می‌کردند؛ اما در سال ۱۹۹۰ این رقم به ۱٪ کاهش یافته است.^(۳)

بعلاوه ثروتمندترین مردم جهان طی این سالها در جهت تداوم این وضع اقدامات متعددی انجام داده‌اند. اجلاس سالانه گروه هفت که از اواسط دهه هفتاد میلادی آغاز به کار کرد، چهارچوب تازه‌ای برای هدایت اقتصاد جهانی و حفظ موقعیت این کشورها در آن است. توافق‌های حاصل از ده سال مذاکره (و در واقع مبارزه میان قدرتهای اقتصادی عمده دنیا) در اروگوئه یک تلاش بزرگ برای هنجار آفرینی و وضع قواعد متناسب با موقعیت این کشورها بر اقتصاد جهانی است. فشارهای این کشورها به صورت مستقیم و غیر مستقیم از طرق نهادهای پولی و مالی نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بر کشورهای جنوب در جهت اعمال سیاست‌های تعدیل بخش دیگری از اقداماتی است که در راستای تداوم و بلکه تعمیق این وضع

انجام می‌شود.

اما با وجود اینها همان طوری که ذکر شد علایم موجود حکایت از وجود فرایندهای ناهمخوانی با این هژمونی اقتصادی نیز دارد. حذف تهدید بلوک شرق و همزمان اهمیت‌یابی روزافزون اقتصاد برای این کشور چه از بعد داخلی و چه از بعد خارجی موجبات شکل‌گیری رقابت کاملاً آشکار این کشورها را فراهم آورده است. با در نظر گرفتن محدودیتهای رشد و فشارهای بحران آفرین در اقتصاد این کشورها امکانی برای واگذاری این میدان رقابت برای آنها وجود ندارد. بعلاوه پیدایی رقبا نگرانیهای تازه و پیش‌بینی اینکه هفت کشور صنعتی تا سال ۲۰۱۰ سهم خود را در تولید کل جهان از سطح فعلی ۷۵٪ به ۵۰٪ کاهش خواهند داد.^(۴) موقعیت را بیش از اینها خطیر ساخته که جایی برای تفکر در مورد چنین امکانی باقی بگذارد.

از دیگر ویژگیهای نظام جهانی پس از جنگ سرد در حوزه اقتصاد که ریشه‌ای قدیمی‌تر دارد، فرآیند شکل‌گیری و گسترش متزاید بلوک بندیهای اقتصادی است. تشکیل اتحادیه‌هایی با محتوا یا مبنای اقتصادی عمدتاً از اوایل دهه هشتاد با شکل‌گیری شورای همکاری خلیج فارس، اتحادیه مغرب غربی و نظایر اینها آغاز گردیده است. اما این فرآیند با تحولات پس از فروپاشی بلوک شرق تثبیت شده و گسترش یافته است. اروپای واحد با آنکه آرزویی دیرینه است، اما طی این سالها در حال تحقق است. اکنون در همه نقاط جهان با تنوعی از این اتحادیه‌ها روبرو هستیم. از پیمان نفتا در آمریکای شمالی و پیمانی مشابه در آمریکای جنوبی گرفته تا تلاشهای روبه تزایدی که کشورهای جنوب شرقی آسیا برای تحکیم و تقویت آسه‌آن انجام می‌دهند. یک وجه مشترک میان این پیمانها قابل تشخیص است و آن اینکه وجه اقتصادی عنصر مهم یا اساس و پایه اتحاد است. از آنجایی که پیدایی این اتحادیه‌ها با نیازهای توسعه سرمایه‌داری در دوران جدید، محدودیت آفرینی‌های مرزها و موانع محلی برای این امر و حساسیت تکنولوژیهای جدید نسبت به محدودیت آفرینی و بی‌ثباتی تجارت جهانی مربوط است و در عین حال یک نیاز قدیمی و آرزویی دیرینه برای کشورهای جنوب است، پیش‌بینی تداوم آن چندان دشوار و خلاف احتیاط علمی نیست.

۳-۱ دگرگونیهای اجتماعی - فرهنگی

در صورتی که شاخص ما برای بیان ویژگیهای اجتماعی - فرهنگی حاصله از دگرگونیهای نظام جهانی پس از فروپاشی بلوک شرق و پیامدهای آن برای توسعه در جنوب باشد مهمترین

امری که باید بر آن دست گذاشت تلاش غرب برای دست‌یابی به سلطه فرهنگی است. دیر زمانی است که غرب واجد سلطه امنیتی - سیاسی بر جهان است، سلطه اقتصادی غرب حداقل قدمتی مشابه دارد. تنها زمینه‌ای که در آن میدانی برای جنوب باز مانده، میدان فرهنگ است. اما اکنون بدلائل متعددی تلاش می‌شود این میدان نیز بسته شود.

تا دهه هفتاد میلادی علی‌رغم تأکیدی که بر وجود همگرایی و پیدایی دهکده جهانی می‌شد این نیز بیان می‌گردید که جهان آتی جهان تکثرگرایی فرهنگی است. این به معنای قبول و تمکین در قبال تفاوت‌های فرهنگی بود. اما آنچه ما اکنون با آن روبرو هستیم بالاخص در مسایل اساسی عکس این است. یک جهت آن قطعاً شکل‌گیری معارضة جویبهای قوی فرهنگی در جهان سوم است، اما دلیل دیگر آن را باید در پیدایی تمایل به ایجاد یک نظام واحد جهانی دانست که به طور طبیعی پس از حذف شوروی از صحنه در کشورهای غربی بوجود آمد. شکل‌گیری چنین نظامی مستلزم وجود اجماع بر سر یکسری ارزشهای پایه‌ای و ریشه‌ای است. هیچ واحد اجتماعی جدید در سطح محلی، ملی یا جهانی بدون اشتراک نظر و توافق در اصولی‌ترین قواعد و ارزشها نمی‌تواند تحقق بیابد و چون تکثرگرایی فرهنگی جز در بعضی زمینه‌های فرعی نظیر آداب و رسوم، عرف و نظایر اینها با این هدف منافات دارد نمی‌تواند به شکل مطلق و کلی از سوی غربیها پذیرفته شود. بعلاوه در موقعیتی که غرب از لحاظ ارزشی و آرمانی احساس خلاء و مشکل می‌کند^(۵) و تکثرگرایی فرهنگی به ظهور فرهنگهای پر قوت و معارض ارزشهای غربی میدان می‌دهد، این امر بانفس تداوم نظام کنونی جهان، پایان تاریخ و استمرار تمدن غربی منافات دارد. در این چهارچوب است که حرکت آرام و بطیء غرب برای سلطه فرهنگی بر جهان به یکباره از اوایل دهه هشتاد تدریجاً سرعت می‌یابد و شکل تحکم‌آمیزتری نیز به خود می‌گیرد. این حرکت که اکنون به مدد به کارگیری تکنیک‌ها و ابزارهای جدید انتقال فرهنگ شکل به نسبت غیر قابل مهار و مطلق‌العنانی یافته، تمامی کشورهای جنوب را در ترس فزاینده‌ای نسبت به از دست دادن هویت فرهنگی و مواجهه با بحرانهای ناشی از گسترش فرهنگ دنیاگرا و نابهنجار غرب فرو برده است. جالب این است که غربیها در قبال بعضی تلاشهایی که از سوی این کشورها برای صیانت خود، مردم و فرهنگشان در برابر هجوم فرهنگی آنها صورت می‌گیرد نیز ساکت نمی‌نشینند و به طرق مختلف تلاش می‌کنند تمامی موانع موجود در قبال حملات خود را از بین ببرند. آنها حتی در خود هیچ معنی از تمسک به ارزشهایی نظیر آزادی اطلاعات و غیر اینها برای محکوم کردن این کشورها احساس نمی‌کنند.

جنبه تحکم‌آمیز و با برنامه تلاش غربیها برای بسط فرهنگ و ارزشهای پایه‌ای خود و از

بین بردن فرهنگها و ارزشهای دیگر به خوبی از رفتار آنها در مورد مسأله سلمان رشدی؛ با حمایت از روشنفکران ضد فرهنگ خودی در چین، مصر، بنگلادش و نقاط دیگر؛ و تلاش مداوم برای بدنام کردن فرهنگهای معارضه‌جو بالاخص اسلام کاملاً مشهود و عیان است. اما شاید در هیچ‌جا وجه تحکم آمیز تلاشهایشان برای تثبیت سلطه ارزشهای غرب بر جهان و تبدیل این ارزشها به عنوان پایه‌ای عام برای نظام جدید جهانی، به اندازه کنفرانس بین‌المللی حقوق بشر که بهار گذشته در وین برگزار شد رسمیت و صراحت نیافته باشد. این کنفرانس باید به عنوان بخشی از اقدامات انجام شده طی چند ساله اخیر برای پی ریزی نهادها و پسااختارهای ملموس جهت اداره دنیا در وضع جدید فهمیده شود. تا آنجایی که به مسأله حقوق بشر مربوط می‌شود، هدف این کنفرانس فراهم آوردن هنجارها و قواعد مورد اتفاق برای بعضی از عمده‌ترین مسایل روابط بین‌الملل بود. بعلاوه کنفرانس هدف ایجاد بعضی قالب‌های سازمانی دارای قدرت برای مداخله در سایر کشورها با تمسک به حقوق بشر را نیز در سر می‌پروراند. در این کنفرانس غریبها به صراحت با ادعای جهانشمولی ارزشهای غربی در قبال کشورهای جنوب موضع گرفته و حق آنها را برای عمل به ارزشها و فرهنگ خود انکار کردند. به نظر وارن کریستوفر وزیر خارجه آمریکا یکی از شرکت کنندگان در این کنفرانس، عدم رعایت مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر از سوی هیچ فرهنگ، مذهب و نژادی قابل تحمل نیست و «این نکته که هرکس تابع فرهنگ جداگانه‌ای است، ما را از نظر وظیفه خود که همانا رعایت مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر است مستثنی نمی‌دارد.»^(۶)

۲- آثار دگرگونیهای حاصله در نظم بین‌المللی بر توسعه جنوب

گرچه کشورهای جنوب طی یکی دو سده اخیر همیشه به توسعه به عنوان یک هدف عمده خود می‌نگریسته‌اند و تحت نامهای مختلف طالب آن بوده‌اند، اما تا آنجایی که به قدرتهای جهانی و مساعدت نظام بین‌المللی مربوط می‌شود، توجه به این مقوله از نتایج و پیامدهای جنگ سرد بوده است. حتی رشد و گسترش ادبیات توسعه‌ای و شکل‌گیری حوزه‌های خاص مطالعاتی و گرایشها را اختصاصی برای توسعه در درون علوم اجتماعی بویژه اقتصاد و جامعه‌شناسی با رشد و گسترش جنگ سرد هم عرض بوده است. بنابراین چندان عجیب نیست که مهمترین پیامد دگرگونیهای حاصله در نظام بین‌المللی پس از جنگ سرد را بی‌توجهی، دلسردی قدرتهای جهانی نسبت به توسعه جهان سوم بدانیم. تمایل نظام سرمایه‌داری به انجام

اصلاحات اقتصادی - اجتماعی در کشورهای جهان سوم آنچه طی سالهای اخیر یعنی از اوایل دهه هشتاد میلادی در زمینه ترغیب و تشویق کشورهای در حال توسعه به اتخاذ راهبردهای برون‌گرا دیده می‌شود نیز باید بخشی از اقدامات این دولتها و سازمانها در راستای این نوع توسعه تلقی شود. گرچه در این مورد مجموعه وسیعی از مطالعات و نظریه‌پردازیهای علمی ارایه می‌گردد تا روشن شود اقتصادهای در حال توسعه برون‌گرا واقعاً سریع‌تر از اقتصادهای توسعه درون‌گرا رشد می‌کنند اما این استنادات تجربی و نظریه‌پردازیها ماهیت مسأله را تغییر نمی‌دهد. به خوبی می‌توان تشخیص داد که در این مورد نیز آن (برداشت آمریکایی) که پس از جنگ جهانی دوم مبنای کمکهای آمریکا به کشورهای شکست خورده و جهان سوم بود، عمل می‌کند؛ یعنی این اعتقاد که اگر توسعه این کشورها «بر فروش تولیداتشان در بازار آمریکا (در این مورد بازار سرمایه‌داری) متکی گردد، ناچار خواهند بود که از متحدان آمریکا (در این مورد از وابستگان) باشند». با این تفاوت که در این مورد یعنی زمان حاضر، محدودیتهای اقتصاد سرمایه‌داری اظهار علاقه و تمایل غرب استعمارگر به توسعه جهان سوم صرفاً نقاب انسان دوستانه‌ای بیش نبوده است که غرب برای رد اتهامات شوروی علیه خود بدان پناه برده بود اکنون پس از فروپاشی شوروی براحتی می‌تواند آن را از چهره بردارد (او دیگر به داشتن چهره انسانی تظاهر نکند... اکنون بدیلی وجود ندارد. سرمایه‌داری می‌تواند تا جایی که بخواهد متجاوز و لجام‌گسیخته باشد). حتی اگر هنوز نیز غرب به جهان سوم نیازمند باشد قطعاً دیگر به مردم آن نیازمند نیست؛ بلکه آنها را به دلیل جمعیت رو به تزاید، مهاجر فرستی و سیل آوارگان و پناهنده‌هایشان مشکل تلقی می‌کند. اگر نیازی هم وجود داشته باشد تنها به آب و خاک و هوا و تا حدی منابع آنهاست. شرایط کنونی بدلیل تغییر شیوه تولید و عدم نیاز به نیروی کار چنین وضعی را بوجود آورده است. از دید عده‌ای «در جهان سوم امروز بسیاری از افراد از اینکه بخشی از حاصل کارشان ربوده شود احساس خوشبختی می‌کنند.»^(۷)

به علاوه نه تنها باید گفت که کشورهای سرمایه‌داری هرگونه علاقه خود را به توسعه جهان سوم از دست داده‌اند، بلکه توسعه این کشورها را مخالف منافع خود می‌دانند و به اشکال مختلف در برابر آن مانع ایجاد می‌کنند. منافعی که در این مورد عمل می‌کند، منافع سیاسی نیست، بلکه نفع عاجل، نفع اقتصادی است.^(۸) ساختار اقتصادی جهان، مشکلات درونی اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری؛ و مهمتر از همه برون‌گرایی اقتصاد کشورهای پیشرفته و نقش مهم تجارت خارجی در اقتصاد آنها مانع از این می‌گردد که آنها اجازه دهند که تجربه ژاپن و یا حتی چهار کشور آسیای شرقی علی‌رغم ماهیت وابسته توسعه آنها تکرار شود. تمرکز علایق

کشورهای سرمایه‌داری بر روی اقتصاد و ضرورت حل و فصل بحرانهای مزمن اقتصادی این کشورها که از دهه هفتاد میلادی علایم بحرانی مشابه سال ۱۹۲۹ میلادی را نشان می‌دهد، جایی برای پذیرش یک رقیب دیگر در بازار دایماً محدودتر شونده تجارت جهانی باقی نمی‌گذارد. در حالی که طبل پرطنین جنگ‌های تجاری در تنش‌های رو به تزاید میان ژاپن و آمریکا، آمریکا و اروپا و اروپا و ژاپن به صدا درآمده است و بازارهای آمریکا و اروپا یکی بعد از دیگری بر روی محصولات کشورهای جهان سوم و حتی چهاربیر بسته می‌شود، مجاز داشتن ورود رقیبی دیگر به صحنه یک خطای استراتژیک فاحش تلقی می‌شود. پیامد یک چنین خطایی به تعبیر گونارد فرانک در موقعیت کنونی اقتصاد بین‌المللی، رقابت و وحشتناکی برای همگان خواهد بود که بطور قطع بسیاری از رقبا را از صحنه بیرون خواهد کرد^(۹) هیچیک از کشورهای غربی نمی‌خواهد جزء این گروه باشد.

بعلاوه از نظر تجربی نیز دلایل روشنی برای این مدعا که غرب از این پس، بیش از پیش خصم توسعه جهان سوم خواهد بود وجود دارد. از اوایل دهه هشتاد میلادی تمامی دست - آوردهای خیزش بزرگ جهان سومها برای پی‌ریزی «نظم نوین بین‌المللی» به فراموشی سپرده شده است. آمارها نه تنها حکایت از تداوم رابطه نابرابر مبادله میان جهان سوم و غرب دارد بلکه به صراحت نشان می‌دهد که اوضاع بدتر نیز شده است. مطابق آمار مندرج در جدول ذیل دهه هشتاد میلادی باید دهه افزونی مصایب در جهان سوم تلقی شود. این کشورها طی این دهه عمدتاً رشدی منفی داشته و $1/2\%$ از متوسط رشد جهانی و 2% از کشورهای توسعه یافته کمتر رشد داشته‌اند. این کشورها در دهه ۶۰ میلادی $1/5\%$ متوسط رشد جهانی رشد بیشتری داشته‌اند. آمارها نشان می‌دهد که متوسط تولید یا خالص داخلی سرانه کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ به ترتیب از ۵۵۶ دلار به ۹۸۰ دلار و از ۵۵۰۱ دلار به ۱۲۴۹۰ دلار افزایش یافته است، یعنی شکاف این دو دسته کشورها از یکدیگر از ۴۹۴۵ دلار به ۱۱۵۱۰ دلار افزایش یافته است.

متوسط رشد سالانه و سرانه تولید ناخالص داخلی*

۱۹۸۱-۹۰ ۱۹۷۱-۸۰ ۱۹۶۱-۷۰

۱- جهان	۳/۲	۱/۹	۱/۳
۲- کشورهای توسعه یافته	۳/۹	۲/۴	۲/۱
۳- اروپای شرقی	۶/۲	۴/۲	۲/۳
۴- چین	۲/-	۴/۱	۷/۵
۵- کشورهای در حال توسعه	۳/۳	۲/۴	۰/۱
مناطق			
۱- آفریقای شمالی	۸/۲	۱/۲	-۰/۳
۲- صحرا و آفریقا	۱/۸	-۰/۴	-۲/۶
۳- آسیای غربی	۴/۱	۱	-۴/۳
۴- جنوب و شرق آسیا	۲/۶	۴/۱	۳/۷
۵- آمریکای لاتین و کارائیب	۲/۷	۲/۴	-۱/۱
۶- نیوزلند	۳/۷	۳/۷	۱/۱

United Nation, Overall. socio - Economic perspective of the World

Economy to year 2000, U.N New York, 1990 st ESA 215, toble 1-1.p.2.

آمارهای انکتاد همچنین نشان می‌دهد که قیمت مواد اولیه یعنی عمده‌ترین صادرات کشورهای در حال توسعه طی این دهه ۱۸٪ تنزل یافته و سهم آنها در تجارت جهانی از ۲۹٪ به ۲۲٪ کاهش یافته است؛^(۱۰) در حالیکه سهم کشورهای صنعتی از ۶۳٪ به ۷۰٪ افزایش پیدا کرده است. همچنین دیگر آمارهای سازمان ملل می‌گوید از سال ۱۹۸۳ خالص انتقال منابع مالی از جنوب به شمال آغاز گردیده است و در سال ۱۹۸۸ مقدار آن ۳۲/۵ میلیارد دلار برآورد گردیده است.

تنها چیزی که کشورهای پیشرفته در موقعیت کنونی تحت عنوان توسعه می‌پذیرند، تلاش برای ادغام در ساختار موجود اقتصاد جهانی است. این امرکه در حدود یک دهه اخیر از طریق سیاستهای بی‌رحمانه و آمرانه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و سایر نهادهای مالی و پولی دنبال شده است، نهایت به معنای تلاش برای جاگیری در یک موقعیت مجاز در این ساختار است. توسعه‌ای این چنین تنها با انتخاب بد و بدتر مواجه است و در هر حال به دلیل

تبدیل شدن به زاینده و ضمیمه‌ای که نقش اصلی آن تداوم توسعه سرمایه‌داری است، هر آن با احتمال قربانی شدن برای بقا و حفظ برتری کشورهای پیشرفته مواجه است.

بر پایه این واقعیت آنچه طی سالهای اخیر یعنی از اوایل دهه هشتاد میلادی در زمینه ترغیب و تشویق کشورهای در حال توسعه به اتخاذ راهبردهای برون‌گرا دیده می‌شود نیز باید بخشی از اقدامات این دولتها و سازمانها در راستای این نوع توسعه تلقی شود. گرچه در این مورد مجموعه وسیعی از مطالعات و نظریه پردازیهای علمی ارائه می‌گردد تا روشن شود اقتصادهای در حال توسعه برون‌گرا واقعاً سریع‌تر از اقتصادهای توسعه درون‌گرا رشد می‌کنند، اما این استنادات تجربی و نظریه پردازیها ماهیت مسأله را تغییر نمی‌دهد. به خوبی می‌توان تشخیص داد که در این کشورها «بر فروش تولیداتشان در بازار آمریکا (در این مورد بازار سرمایه‌داری) متکی گردد، ناچار خواهند بود که از متحدان آمریکا (در این مورد از وابستگان) باشند.»^(۱۲) با این تفاوت که در زمان حاضر محدودیتهای اقتصاد سرمایه‌داری و چهارچوب جدیدی که برای نظم اقتصاد بین‌الملل طراحی شده است. موقعیتهای مشخص را برای این کشورها عرضه می‌کند، گرچه در آن مورد نیز طرحهای توسعه قبلی آمریکا برای جهان سوم که همزمان با طرح مارشال برای اروپا اجرا شد چیزی بیش از آنچه اکنون پیش‌بینی می‌شود ببار نیاورد.

یک راهبرد برون‌گرا تنها در مواردی امکان انتخاب دارد که نسبت به وجود بازارهای مناسب اطمینان نسبی وجود داشته باشد. در چنین مواردی نیز حفظ این بازارها مستلزم یک تلاش مجدانه توسط سازندگان دیپلماسی است؛ زیرا در موقعیت کنونی تمامی ابزارهای سیاسی و حتی نظامی برای مداخله در فرآیندهای اقتصادی و جلوگیری از موفقیت یک توسعه مستقل به کار گرفته می‌شود. در هر صورت نباید به روی امکانها و موفقیت‌های اولیه حساب نابجا باز کرد، آنچه مهم است کشتش‌پذیری صادرات و نوع کالای صادراتی است. مثال خوبی برای این وضعیت خاص را جمهوری اسلامی ایران ارائه می‌دهد زیرا برای جمهوری اسلامی ایران تا حدی راه برای انتخاب جزئی راهبرد برون‌گرا باز است. این امکان عمدتاً بواسطه یک تحول نامنتظر و حساب نشده در مرزهای شمالی کشور روی داده است. از آنجایی که جهان هنوز در مراحل انتقالی به سر می‌برد و تحولات مختلف آن هنوز توسط قدرتهای عمده مهار نشده است، این امکان کماکان برای کشور باز است. اما اقداماتی که توسط قدرتهای معارض نظیر آمریکا، اسرائیل، و یا رقیب برای محروم کردن کشور از دسترسی به این کشورها و انجام پروژه‌های بزرگ نظیر پروژه انتقال گاز ترکمنستان صورت گرفته نشان می‌دهد که تا چه حد استفاده از این امکان با دشواری روبروست. بی‌توجهی نظام سرمایه‌داری به توسعه جنوب و تلاش برای ایجاد نظم

تازه‌ای در قلمرو اقتصاد بین‌الملل بر پایه سلطه شمال بر جنوب صرفاً به معنای محدود شدن و یا سختی فزاینده دسترسی به بازارهای مصرف این کشورها و یا سایر بازارهای مورد نظر آنها نیست. این به معنای تداوم کاهش قیمت مواد صادراتی جنوب و افزایش قیمت مواد صادراتی شمال، کاهش مداوم هر نوع کمک شمال به جنوب و محدودیت آفرینی متزاید در مورد انتقال تکنولوژی نیز هست.

در مورد کاهش قیمت مواد صادراتی جنوب و افزایش مواد صادراتی شمال هیچ موردی روشن‌تر از مورد نفت نیست. قیمت یک بشکه نفت بر پایه مالیات دریافتی از واردات آن در اروپا حدود ۱۰۰ دلار می‌شود و قیمت آن در مقایسه با سایر منابع جایگزین انرژی حدود ۶۰ دلار می‌گردد. اما آنچه امروز کشورهای نفت خیز در مقایسه با قیمت ۲۰ سال پیش دریافت می‌کنند هزینه‌های استحصال آن را نیز جواب نمی‌گویند. در حالی که قیمت کالاهای صادراتی غرب از حدود ۲۰ سال پیش بین ۳۰۰ تا ۴۰۰٪ افزایش پیدا کرده است اما این کشورها با اقدامات مختلف و طرح‌های متنوع قیمت نفت را به قیمت رسمی یعنی در حدود ۱۲ دلار ثابت نگاه داشته‌اند.

جدول ذیل نیز در یک مورد کاملاً قابل محاسبه یعنی کمکهای مالی، گرایش نزولی این نوع کمکها که معمولاً محدود به نزدیکترین وابستگان دولتهای کمک کننده نیز می‌گردد نشان می‌دهد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کشور	۱۹۸۰	درصد GNP	درصد مجموع کمک	۱۹۸۸	درصد GNP	درصد مجموع کمک
آمریکا	۷/۱	۵/۲۷	۲۶	۱۰/۱	۰/۲۱	۲۱
ژاپن	۳/۴	۰/۳۲	۱۲/۴	۹/۱	۰/۳۲	۱۹
فرانسه	۴/۲	۰/۶۳	۱۵/۴	۶/۹	۰/۷۲	۹/۸
آلمان غربی	۳/۶	۰/۴۴	۱۳/۲	۴/۷	۰/۳۹	۷
انگلیس	۱/۹	۰/۳۵	۷/۰	۲/۶	۰/۳۲	۵/۴
هند	۱/۶	۰/۹۷	۵/۹	۲/۲	۰/۹۸	۴/۶
سوئد	۱/۰	۰/۷۸	۳/۷	۱/۶	۰/۸۹	۳/۳
کانادا	۱/۰	۰/۴۳	۳/۷	۲/۳	۰/۵۰	۴/۸
استرالیا	۰/۷	۰/۴۸	۲/۶	۱/۰	۰/۴۶	۲/۱
مجموع OECD	۲۷/۳			۲۸/۲		
قیمت سال ۱۹۸۰	۲۷/۳			۲۲/۲		

Source: world Bank, world Development Report (NEW YORK): oxford University press, 1990)pp.213-14

همان طوری که دیده می‌شود در مجموع بجز موارد معدودی که آن هم افزایش‌های اندکی را نشان می‌دهد بطور نسبی (بالتسبیه به GNP) کمکهای این کشورها رو به کاهش است، این در حالی است که به دلایل متعدد علی‌القاعده این روند می‌بایستی روند معکوسی داشت.

صرف نظر از این نوع کمکها دگرگونیهای حاصله در نظم جهانی به دلیل وارد کردن^(۱۴) تعداد جدیدی از متقاضیان و همچنین گرایش وام دهندگان و سرمایه‌گذاران به دلایل سیاسی به این کشورها، توسعه در جنوب را مواجه با مشکلات فزاینده‌ای نموده است، و این مشکلات خصوصاً برای کشورهایی که از طریق جذب و به‌کارگیری اعتبارات و سرمایه‌گذاریهای خارجی توسعه خود را برنامه‌ریزی کرده‌اند شکل بارز و برجسته‌ای می‌یابد. طبیعی بود که بعد از فروپاشی بلوک شرق که وام دهندگان و سرمایه‌گذاران اروپایی و آمریکایی در مقایسه با کشورهای جنوب با آن همه مشکلات، قروض و آینده سیاسی مبهم کشورهای اروپای شرقی را ترجیح دهند و منابع خود را هر چه بیشتر به این کشورها تخصیص دهند. آثار یک چنین

ترجیحی با توجه به محدودیت منابع برای دیگر کشورهای درخواست کننده روشن است. هنگامی که کشورهای جنوب هر چه بیشتر به سمت استفاده از منابع و سرمایه گذاری خارجی سوق داده می شوند، این وضع یا به معنای عدم توسعه است و یا به معنای قبول شروط دشوارتر مطرح از جانب سرمایه گذار و وام دهنده که هرچه بیشتر توسعه مستقل را تخریب می کنند.

پیآمدهای امنیتی - سیاسی حاصله از دگرگونی نظم جهانی در رابطه با توسعه علی رغم تبلیغات موجود در مجموع نمی تواند مثبت تلقی شود. البته این نظر در صورتی درست است که فروض متعددی و از جمله این نظر پذیرفته شود که هزینه های دفاعی بطور مطلق اثرات زیانباری بر توسعه دارند و الا آن گونه که لونی بر پایه تحقیق خود استدلال کرده است: «هزینه های دفاعی در بیشتر موارد نقش محرکی نیرومند و مثبت را نسبت به اقتصاد بازی کرده است»^(۱۲) حداقل آنجایی که پای احتساب اثرات زیان بار هزینه های دفاعی بر اقتصاد و توسعه به میان می آید امر، خلاف آنی است که بدو گفته شد.

دگرگونیهای حاصله در نظم جهانی از جهت حذف نیروی متوازن کننده و میدان دادن به یک تازیهای غرب و بالاخص آمریکا به معنای افزایش ناامنی برای کشورهای مستقل خواهد بود. یعنی این کشورها در موقعیت کنونی بایستی باری را که در هر حال وجود بلوک شرق برای آنها سبک می کرد، خود مستقلاً بر دوش گیرند. این کشورها هم با خطر تلاش آمریکا و غرب برای تحکیم سلطه خود بر جهان و شکل دهی به نظم جهانی مطلوب اینها مواجهند و هم با خطر رو به تزاید درگیریهای محلی. یک چنین وضعیت نامطمئنی اجازه نمی دهد که این کشورها فارغ از مسایل امنیتی تمامی منابع خود را صرف توسعه اقتصادی بنمایند. بر عکس اگر امکانی برای توسعه پایدار وجود داشته باشد تنها در صورتی فعلیت خواهد یافت که بنحوی این ناامنیها مهار شود و این به معنای تداوم و بلکه افزایش هزینه های مادی، روانی و اجتماعی تأمین امنیت خواهد بود. حتی کشورهایی که در موقعیت کنونی به نوعی مدعی معارضه جویی در ساختار جهانی نیستند نیز مصون از این گونه تبعات نیستند. دگرگونیهای حاصله در نظم جهانی به اشکال جدیدی از ناامنی و بی ثباتی دامن زده است که مهار و کنترل آنها بخشی از مشغله اکثر کشورهای جهان خواهد بود، خصوصاً اینکه دیگر غرب و آمریکا دلیلی برای اینکه هزینه برخورد با این مسایل را بر اقتصادهای بحرانی خود بار کند، نمی یابند. منابع اصلی این تهدیدات عوامل مناقشه آفرین محلی ناشی از دوران استعمارگری ظهور قدرتهای جدید منطقه ای و عقب نشینی آمریکا از پذیرش انفرادی تأمین امنیت است. به همین دلایل نه تنها

در این سالها مسابقه تسلیحاتی و فروش روزافزون سلاح در دیگر نقاط معمول جهان نظیر خاورمیانه و خلیج فارس ادامه داشته است، بلکه جهان شاهد درگیری روزافزون مناطق دیگری از جهان است که طی سالهای قبل از این روند تا حد زیادی برکنار بوده‌اند. از جمله این مناطق جنوب شرق آسیاست که متخصصین امور نظامی پیش درآمدهای یک مسابقه تسلیحاتی خطرناک را در آنجا رؤیت می‌کنند.^(۱۵)

بعلاوه این دسته از تهدیدها که علی‌الاصول از طریق صرف هزینه و ایجاد اشتغال روانی و اجتماعی برفرآیند توسعه تأثیر منفی دارند تهدیدهای دیگری نیز وجود دارد که مستقیماً بر توسعه اقتصادی تأثیر منفی می‌گذارد. این تهدیدها حداقل از نظر گسترش کمی و کیفی از ویژگیهای این دوران انتقالی است. از آنجایی که به دلایل سابق‌الذکر تمایل آشکاری در قدرتهای جهانی به استفاده از ابزارهای اقتصادی برای وارد آوردن فشار وجود دارد و هیچ واهمه‌ای نیز از سیاسی شدن مقوله‌های اقتصادی ندارد، وجود این نوع تهدیدها را باید دایمی و کاملاً محتمل الوقوع دانست. وجود این نوع تهدیدها کاملاً با برنامه‌ریزی ناسازگاری دارد و بسته به نوع و ماهیت آن تهدیدهای متفاوتی را برای توسعه کشورها بوجود خواهد آورد. این نوع تهدیدها بالاخص برای کشورهایی که از راهبردهای برون‌گرا برای توسعه تبعیت می‌کنند و برای پیشبرد توسعه خود به صادرات متکی هستند بسیار خطرناک و مؤثر خواهد بود. البته بسته به تنوع بازارهای مورد استفاده و تنوع طرفهای تجاری امکان موفقیت این تحریمها و میزان فشار آنها تغییر می‌کند، اما در شرایطی که معمولاً برای این تحریمها و یا فشارهای اقتصادی اجماعی عمومی فراهم می‌شود، آثار سوء آن بر فرآیند توسعه تقریباً اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. اما پیدایی قطبهای اقتصادی جدید به دلیل ایجاد زمینه مانور برای کشورهای در حال توسعه باید مثبت تلقی شود. این امر با نظریه وجود تنشهای روبه رشد تجاری و اقتصادی میان قطبهای اصلی یعنی اروپا، آمریکا و ژاپن اثر مضاعفی می‌یابد. رقابت میان این قطبها و اهمیت دستیابی به بازارهای مصرفی برای آنها می‌تواند منجر به دادن امتیاز به کشورهای در حال توسعه گردد. البته ماهیت تنشهای موجود میان قطبها و روند آتی آن بر گسترش و یا تنگی دامنه مانور و امتیازاتی که کشورهای در حال توسعه می‌توانند فراچنگ آورند بسیار مؤثر است. از این رو با وجود اینکه می‌توان به این امکان خوش بین بود لکن در کوتاه مدت نباید آثار فوق‌العاده‌ای از آن انتظار داشت خصوصاً اینکه نهادهای نظیر گروه هفت کار مهار و اداره این تنش‌ها را به ضرر کشورهای جنوب به عهده دارد. اما از حیث دیگری وضع کنونی نباید چندان مثبت تلقی شود. از آنجایی که تعدد قطبهای اقتصادی در دوران کنونی با واقعیت گسترش اتحادیه‌ها و بلوک بندیها

همراه است، این به معنای محدود شدن امکان انتخاب و دامنه مانور خواهد بود. بلوک‌های نظیر اتحادیه اروپا و یا نفتا و یا بلوک جنوب شرق آسیا در صورت طی کردن روند بلوکی شدن تا انتها کشورهای متعددی را در خود هضم خواهند کرد و با کشیدن حصارى بدور آنها امکان ارتباط مستقل با آنها را از جنوب خواهند گرفت. با اینکه بلوکی شدن جهان این اثر سوء را بر توسعه جنوب خواهد داشت اما به دلیل امکانی که برای خود این کشورها فراهم می‌آورد نباید کاملاً منفی تلقی شود. از آنجایی که ما شاهد گسترش اتحادیه‌ها و بلوک‌ها و همکاری‌های منطقه‌ای در جنوب هستیم می‌توان گفت که این کشورها در حال بهره‌گیری از وجوه مثبت این واقعیت هستند. به این ترتیب نه تنها کشورهای جنوب از این طریق به نوعی برای خود، بازارهای مطمئن فراهم می‌کنند بلکه امکان چانه‌زنی و برخورد خود را با سایر بلوک‌ها نیز افزایش خواهند داد. در عین حال نباید از تأثیر گسترش فرایند اتحادیه‌گرایی و همکاری‌های جمعی منطقه‌ای، در تصحیح دید کشورهای جنوب نسبت به خطای روبه‌گسترش که این اواخر داشته‌اند، غفلت داشت. گرچه این نوع گرایشها خصوصاً نوعی از آنکه در جنوب معمول است، عمدتاً فاقد مبانی سیاسی و نظری لازم است و بیشتر در چارچوب‌های اقتصادی و با نگاهی کاسبکارانه و در نتیجه بر مبنای منافع خاص هر یک از این کشورها به پیش برده می‌شود، اما بهر حال بنحوی به گسترش کار جمعی در میان این کشورها دامن می‌زند. مطمئناً اتحادیه‌گرایی و همکاری‌های منطقه‌ای حداقل در حال حاضر به دلایلی که گفته شد بهیچ رو به برگشت به دوران ابتدایی توسعه که کشورهای جنوب توسعه را امری ماوراء مسایل این یا آن کشور خاص و مستلزم کار جمعی و همگانی جنوب خصوصاً در برابر شمال می‌دیدند منتهی نخواهد شد. اما قطعاً این شکل از کار جمعی با نظر به ماهیت سیاسی توسعه جنوب نسبت به روندی که صرفاً توسعه را از طریق اقدامات مستقل هر یک از کشورهای جنوب و آن هم در چارچوب روابط دو جانبه اقتصادی قابل حصول می‌داند پیشرفتی محسوب می‌شود.

اما شاید از هیچ جهت پیامدهای دگرگونی در اوضاع بین‌المللی برای توسعه خطیرتر از کوشش تجهیز شده و گسترده غرب برای ایجاد و تکمیل نهایی سلطه فرهنگی بر کشورهای جنوب بنا شده پیامد موفقیت در این برنامه به معنای تن دادن کشورهای جنوب به اشکال مختلف سلطه و بلکه طلب و جستجوی آن خواهد بود، یعنی چیزی بسیار فراتر از روحیه «امپریالیسم پذیری» پیش درآمد روحیه‌ای است که باید از آن به «امپریالیسم خواهی»^(۱۶) یاد کرد. تحت تأثیر چنین روحیه‌ای نه تنها به راحتی تجویزهای مختلف کشورهای شمال در مورد نوع مطلوب توسعه پذیرفته می‌شود؛ بلکه حتی نسبت بدان احساس نیاز نیز خواهد شد. یک کشور

امپریالیسم خواه درد را عین درمان تلقی خواهد کرد و تلاش مجدانه‌ای برای ابتلا به بیماری و قرار دادن خود در مجموعه اقمار و ضمایم کشورهای توسعه یافته مبذول می‌دارد. به خوبی می‌توان در دق‌الباب مدام بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول توسط سیاستگذاران، و مقامات مختلف کشورهای جنوب و دعوت مستمر و پیگیرانه از کارشناسان این مراکز برای تصویب و تأیید برنامه‌های اقتصادی این کشورها علایمی از پیدایی چنین روحیه‌ای را مشاهده کرد.

مشخصاً پیامدهای تهاجم فرهنگی حداقل سه چیز خواهد بود: یکی گسیختگی فرهنگی و تشتت، دیگری مواجهه با بحران هویتی و بی‌هویتی و نهایتاً جذب الگوهای رفتاری و ذهنی انتقال داده شده. هر یک از این پیامدها برای توسعه در جنوب مانعی غیر قابل عبور و سخت بوجود خواهد آورد که حداقل اثر آن تأخیر توسعه و جذب هزینه و وقت بسیار برای درمان آن خواهد بود. دو مشکل اول از طریق ایجاد اختلال در مبنای رفتاری و تصمیم‌گیری راه یابی درست و تشخیص مشکلات را بسیار مشکل و نهایتاً غیر ممکن می‌سازد. کشورهای درگیر این مشکلات که برای توسعه نیازمند ایجاد عزم واحد ملی و انسجامی بالا هستند در بهترین حالت خود را درگیر بحثها و جدالهای بی‌پایان بر سر مسایل مختلف توسعه و مشکلات خویش خواهند یافت. آنها راهی نخواهند یافت تا بر آن عزم خویش را استوار سازند. بعلاوه حتی آنها به دلیل درهم ریختن چهارچوبها، هنجارها و قواعد فرهنگی امکان ایجاد و تداوم یک بحث سازنده را نیز نخواهند داشت. در یک چنین وضعیتی قاعدتاً مشکل به همین حد ختم نخواهد شد و بالتبع این بحرانها و مشکلات، ستیزه‌های مختلف تمامی جامعه را فرا خواهد گرفت.

عاجل‌ترین اثر تهاجم فرهنگی در ایجاد الگوهای رفتاری و ذهنی در کشورهای جنوب و بالاخص در عامه مردم این کشورهاست. در اینجا ما با آثار کاملاً دم دست تهاجم فرهنگی بر روی متغیرهای اقتصادی نظیر انباشت سرمایه، مصرف و پس‌انداز و نظایر اینها سر و کار داریم. غیر قابل بحث‌ترین اثر تهاجم فرهنگی اخیر غرب با نظر به ماهیت ارزشهای انتقال داده شده و ارزشهای مورد تهاجم شکل‌دهی به الگوها، در مردم عادی است که در بهترین صورت و صرف نظر از داوری ارزشی با نوع زندگی جوامع غربی در دوران مابعد نوگرایی یا عصر فرا صنعتی تناسب دارد. خواه تعبیراتی نظیر مابعد نوگرایی یا فرا صنعتی درست باشد یا نه. تردیدی در این نیست که جوامع مذکور در عصر مصرف انبوه قرار دارند و به تعبیر درست‌تر تزیید مصرف، تنوع و ارتقاء کیفی آن ضروری توسعه این کشورها در مرحله کنونی توسعه آنهاست. آنچه از طریق دستگاههای انتقال پیام و در قالب تهاجم فرهنگی به کشورهای جنوب انتقال می‌یابد و در واقع

تأکید اصلی نیز بر آن است، انتقال آن نوع الگوها و رفتارهایی است که با این نوع زندگی و این ضرورتها تناسب دارد؛ این در حالی است که توسعه در جنوب مستلزم تقلیل مصرف، ساده زیستی و تنزل آن است. نتیجه، روشن است تهاجم فرهنگی به دلیل گسترش کمی و کیفی مصرف همه آنچه را که می‌بایستی پس‌انداز گردیده و صرف سرمایه‌گذاری شود می‌بلعد و حتی کشورهای جنوب را به دریافت وام و فزونی متزاید قرض و بدهی می‌کشاند.

محدود کردن آثار تهاجم فرهنگی به این موارد نوعی ساده‌سازی مسأله است. بسیاری از پدیده‌های مخربی که ما در زمینه‌های مختلف در کشورهای جنوب می‌بینیم پیامد تهاجم فرهنگی است. از دست دادن روحیه سخت‌کوشی، قبول مشقت و سختیهای لازم برای توسعه، پدیده فرار مغزها، تمایل روبه‌تزايد به مهاجرت به غرب، فرار سرمایه و پول فرستی در تمامی سطوح به خارج و مسایلی نظیر اینها ریشه در این معضل دارد که در وضع کنونی و پس از حذف بلوک شرق، غرب برای ایجاد یک نظام واحد جهانی به شکل گيج‌کننده‌ای آن را تشدید کرده‌کم و کیف آن را ارتقاء داده است.

۳ - سخن پایانی

این نوشتار دید مثبتی نسبت به آثار دگرگونیهای نظم جهانی بر توسعه ندارد. در واقع این نوشتار هم چون لی‌پنگ نخست وزیر چین معتقد است که پس از این تحولات، «مسایل ناشی از توسعه حتی نسبت به گذشته دشوارتر شده است.»^(۱۷) اما این مقاله بیش از هر چیز خطر را در نوع دیدگاههایی می‌بیند که نسبت به این دگرگونیها و ماهیت آن در کشورهای جنوب بسط و گسترش داده می‌شود. بنظر می‌رسد که آنچه در این مورد طرح می‌شود در اصل از منظر غرب و نیازهای نظام سرمایه‌داری باشد. در بهترین حالت می‌توان گفت که ما مواجه با نوعی ساده‌انگاری هستیم. در هر حال آثار و پیامد بسط این دیدگاهها مسلماً کمکی به توسعه کشورهای جنوب نخواهد بود؛ بلکه محصول کار، بسط و توسعه روحیه امپریالیسم طلبی و توسعه وابسته است.

اما دید منفی به معنای بسته دیدن راه تلاش نیست این دید بالاخص نسبت به توسعه برون‌زا حالتی کاملاً منفی دارد و تنها در مشکل‌تر شدن توسعه درون‌زا سخن می‌گوید. بعلاوه ابعادی از دگرگونی در نظم جهانی وجود دارد که کمتر بدان پرداخته شده و در این نوشتار نیز بهمین ترتیب پرداخت به این ابعاد معانی مستقل می‌خواهد، اما اجمالاً می‌توان گفت که علایم

بروز بحران کلی در نظام جهانی و از دست رفتن کنترل جهان به خوبی قابل تشخیص است. بعلاوه آنچه در مورد دگرگونیهای نظم جهانی گفته شد، بیش از هر چیزی یک روند باز را نشان می‌دهد. دنیا همچنان در حال تحول است و با نظر به اوضاع موجود در نظام سرمایه‌داری بهیچ رو معلوم نیست که پایان این روند ابتدای آن را تأیید کند.

اما مشخصاً در وضعیت فعلی می‌توان گفت که دگرگونیهای موجود اجازه اتکا بر منابع خارجی برای توسعه را نمی‌دهد، واقعیت نشان می‌دهد که جز کشورهای اروپای شرقی و بلوک شرق کشور دیگری نمی‌تواند به دریافت منابع قابل توجه تکنولوژی و سرمایه‌گذاری توسعه بخش چشم داشته باشد.

امکان راه‌یابی به بازارهای خارجی نیز از جهات مختلف مشکلتر شده و خواهد شد. بسیار بعید بنظر می‌رسد که تجربه کشورهای نظیر کره جنوبی تکرار شود اگر چه راه توسعه وابسته را انتخاب کند. بیش از انتخاب راهبرد برون‌گرا مهمترین کار، یافتن بازارهای مناسب است. به کارگیری سیاستهای مناسب برای پیشبرد همکاریهای منطقه‌ای و ایجاد بلوکهای اقتصادی در هر حال و در صورت امکان (نداشتن هزینه‌های بالای سیاسی - امنیتی) بهترین راه برای ایجاد بازارهای لازم در وضع کنونی است.

در وضعیت کنونی باید بسیار نسبت به اقدامات مختلفی که برای ایجاد فشار، اختلال و یا مانع آفرینی بر سر تصمیمات و برنامه‌های توسعه انجام می‌گیرد، حساس بود. گر چه این امر نباید به معنای غفلت از مسأله امنیت تلقی شود، اما حساسیتی که اینجا مورد نظر است حساسیتی در همین حد است. این نوع حساسیت دید متفاوتی را نسبت به مسأله توسعه طلب می‌کند. از آنجایی که توسعه در داخل واحد ملی موضوع سیاستها و اقدامات عوامل و بازیگران بین‌المللی است، باید نسبت به آثار این سیاستها و اقدامات کاملاً اندیشید. اما مهمتر از آن، تبدیل این نوع نگرش به جزئی‌سازی از دستگاه فهم ماست. در حالی که دستگاهها و سازمانهای جاسوسی اقتصاد را به یکی از حوزه‌های مهم فعالیتهای خود بدل می‌کنند، نامعقول نیست که تصور کنیم اختلال آفرینی در فرآیند توسعه جنوب به شکل مشخص تری از گذشته در دستورکار باشد. نامعقول این است که در چنین موقعیتی توسعه جنوب را از شمال و سازمانهای وابسته بدان بخواهیم.

پی نوشتها و منابع

(۱) تذکر این نکته لازم است که در تاریخ نظریه پردازی توسعه نظریاتی نظیر نظریه وابستگی یا نظریه نظام جهانی والرشترین صریحاً توسعه و عقب ماندگی را در یک قالب جهانی و دارای ابعاد فراملی دیده‌اند. حتی کسانی مثل آندره گوندرفرانک توسعه یافتگی کشورهای سرمایه داری را روی دیگر سکه عقب ماندگی کشورهای توسعه نیافته می‌دانند اما علی‌رغم این، نظریات مذکور منافاتی با مطلب ذکر شده ندارد، چون در این نوشتار به تأثیر و تأثر سیاست بین‌المللی بر توسعه نظر دارد و حال آنکه نظریات مذکور به این مطلب نظر نداشته‌اند بلکه آنها علی‌الاصول معطوف نظام اقتصادی بین‌المللی بوده‌اند و مسأله را صرفاً از بعد اقتصادی لحاظ می‌کرده‌اند.

(۲) در مورد بحرانهای ناشی از این برخوردهای دوگانه و متغیر رجوع کنید به:

COX , R.w. "Multilateralism and world order" (Review of International studies , 1992)

مورد رجوع ترجمه فارسی این مقاله تحت عنوان چند سوگرایی و نظم جهانی ترجمه سیروس سعیدی منتشره در اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۴-۶۳ بوده است.

(۳) مزروعی، علی، نظم استعماری و نظم نوین جهانی، سلام، ۷۳/۵/۱

(۴) در بیانیه پایانی اجلاس نمایندگان کشورهای عضو اتحادیه اروپا که اوایل تابستان امسال برگزار شد نسبت به این کاهش و واگذاری آن به دیگر رقبا اظهار نگرانی شده بود رجوع کنید به خبرگزاری جمهوری اسلامی از لندن در مورد این اجلاس در روزنامه جمهوری اسلامی مورخ ۷۳/۴/۲۵

(۵) بطور مثال نگاه کنید به دو کتاب نیکسون و برژنیسکی

الف برژنیسکی زی بیگنو، خارج از کنترل، مترجم عبدالرحیم نوه ابراهیم، انتشارات اطلاعات سال ۱۳۷۲، فصل هشتم همچنین رجوع کنید به نیکسون، ریچارد، ۱۹۹۹ پیروزی بدون جنگ، مترجم فریدون دولتشاهی (انتشارات اطلاعات) سال ۱۳۷۱، فصل دهم.

(۶) رجوع کنید به:

بولتن حقوق بشر و نظام جدید بین‌الملل از انتشارات خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران ۷۲/۵/۲۳ ص ۴.

(۷) هینکلمرت، فرانتر، ج. «انسان زاید و بحران بدیل» ترجمه مجید ملکان، مانلی رویو ژوئیته

- اوت ۱۹۹۴، در دنیای سخن شماره ۹۲، ص ۳۴-۶.

(۸) خیر سابق‌الذکر در مورد بیانیه پایانی اجلاس نمایندگان کشورهای عضو اتحادیه اروپا صریحاً در مورد پیشرفت سریع اقتصادی و تجاری کشورهای، سیاسی اظهار نگرانی شده و توصیه‌هایی بمنظور مداخله در فرایند توسعه این کشورها بعمل آمده است.

(۹) شهابی، سهراب، «نظام نوین اقتصاد بین‌الملل»، در «مجموعه مقالات اولین سمینار بررسی تحول مفاهیم» به اهتمام سید علی قادری، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰، ص

۱۷۱-۱۸۷

(۱۰)

Unctad, Hand Book of Inter. National Trade and Development statistic 1988, Published by UN. Dept of Public In formation, 1988, 1990.

(۱۱) متن پیش‌نویس کنفرانس جنجالی جمعیت و توسعه، قاهره صراحتاً می‌گوید: توسعه یعنی «اندراج تمام عیار در اقتصاد جهانی» رجوع کنید به مقاله «اجلاس قاهره» رسالت، ۷۳/۶/۱۳.

(۱۲) تارولستر، رویارویی بزرگ: نبرد اقتصادی آینده ژاپن، اروپا و آمریکا، مترجم عزیز کیاوند، مؤسسه عالی پژوهش در برنامه ریزی و توسعه، ۱۳۷۲، ص ۲۶.

(۱۳) کاهش کمکها در مورد تمامی کمک کنندگان و از جمله سازمان ملل نیز صادق است. اخیراً دبیرکل سازمان ملل متحد، در پاسخ به نگرانیهای فزاینده کشورهای در حال توسعه در مورد توجه این سازمان به مسأله امنیت و تخصیص هزینه‌های بسیار برای این مسأله به قیمت کاهش کمکهای توسعه کشورها گرایش جدیدی تحت عنوان «دستورکار برای توسعه» تدوین کرده است. از اظهارات مدیرکل یونید و روزنامه سلام ۷۳/۴/۲۵

(۱۴) لونی، رابرت، ای. "اسلحه در برابر نان در خاورمیانه: خارق‌اجماعی در مورد اثر اقتصادی هزینه‌های دفاعی"، مترجم محمود نیستانی درگزیده مسایل اجتماعی اقتصادی، از انتشارات سازمان برنامه و بودجه در شماره ۱۳۱، ص ۹۷-۱۲۰. اصل مقاله با این مشخصات است.

looney, Robert, E. "Guns versus Butter in the Middle East: Paradoxes surrounding the Economic Impacts of Defence Expenditures", JIME, No.15, winter 1992. PP.57-73

(۱۵) گزارشی که اخیراً سرویس تحقیق‌کنگره آمریکا (گزارش سالانه) منتشر کرده است می‌گوید «خاورمیانه کماکان بزرگترین بازار معامله جهان سوم باقی مانده است» بر اساس این گزارش

«روسیه که بعد از آمریکا و انگلیس سومین تأمین کننده اسلحه جهان سوم بشمار می‌رود، میزان فروش اسلحه خود را در این منطقه از جهان افزایش داده است، روزنامه سلام مورخ

۷۳/۵/۱۲

در مورد گزارش متخصصین امور نظامی در جنوب شرق آسیا به «مسابقه تسلیحاتی» کیهان در ۷۳/۵/۱ رجوع کنید.

(۱۶) تعبیر جالب «امپریالیسم پذیری» در کتاب توسعه شماره ۴ مقاله «درباره امپریالیسم»، ص ۱۱۸. (انتشارات نشر توسعه، ۱۳۷۱) به کار رفته است. آنچه در این مقاله در مورد این تعبیر گفته شده چنین می‌رساند که مؤلف از این تعبیر به «امپریالیسم خواهی» نیز نظر داشته است اگر چنین باشد این اصطلاح اخیر را باید معادل درست همان اصطلاح «امپریالیسم پذیری» دانست.

(۱۶) مقاله «سیاست بنیادی چین در قبال کشورهای آسیای میانه» مندرج در نشریه بی‌جینگ ریویو، چاپ پکن مورخ ۸ مه ۱۹۹۴ منقول از بوتین بررسی مطبوعات خارجی، منتشره توسط روابط عمومی ریاست جمهوری شماره ۴۰۰.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی